

سقوط يك غول ديگر از پهنه "روشنفکری دینی !"

گزارش محمود فرجامی از سخنرانی عبدالکریم سروش

شنبه‌ای که گذشت دکتر عبدالکریم سروش سخنرانی‌ای در «حلقه دیدگاه نو/سرای گفت و شنود» داشت که جدا من را شگفت‌زده کرد. این سخنرانی که همگی از طریق پلتفرم زوم در آن شرکت کردیم یک سلسله گفتگو است اما من اولین بار بود از این طریق پای صحبت سروش می‌نشستم

خلاصه اینکه با شخصیتی به نام عبدالکریم سروش ناآشنا نبودم ولی واقعا سخنرانی اخیر ایشان شگفت‌زده‌ام کرد .

نمی‌خواهم گزارشی از سخنرانی بنویسم و احتمال می‌دهم فایل ویدیویی یا صوتی صحبت‌های ایشان به زودی منتشر شود. اینقدر هست که بگویم سروش در این سخنرانی آب پاکی را روی دست اسلام‌رحمانی‌چی‌ها، و بلکه بخش عظیمی از مسلمین ریخت و گفت اسلام دین رحمت و شفقت این چیزها نیست؛ دین سلطه است و جنگ و انتقام و «اقتدار». اگر کلیت قرآن و سیره را در نظر بگیریم درمی‌یابیم که هیچ ربطی به عشق و محبت و بردباری عیسی و مسیحیت (حتی عیسی و مسیحیتی که در قرآن تصویر می‌شود) ندارد و محمد حتی زمانی که در مکه بود و ظاهرا کاری علیه مشرکان و مخالفانش نمی‌کرد، هر جا که می‌توانست وعده انتقام و عذاب به آنها می‌داد.

دکتر سروش در این رابطه گفت معنی عذاب در قرآن بعدها و خصوصا در ترجمه فارسی تقریبا تحریف شده و از «شکنجه» به سوی تنبیه شدید رفته. اگر در تورات چندان اثری از جهنم نیست و اگر در زرتشتی‌گری در حد پل چین‌وت است و اگر در مسیحیت هم جهنم کمرنگ است، در اسلام و قرآن خدا چنان است که آتش بر جهنمیان نازل می‌کند و وقتی گوشه‌نشان سوخت باز گوشت نو می‌رویند تا «خوب طعم شکنجه الهی را بچشند.»

به عقیده او آیات و احادیث و روایت مبتنی بر مهرورزی و عفو و مدارا چنان در قرآن و سیره کم، جزیی و موردی هستند که می‌توان با قاطعیت گفت کلا قرآن «کتاب خوف» و «خشیت‌نامه» است و محمد، چنان که خود گفت، آمده بود تا بکشد، نه اینکه مثل عیسی بگوید طرف دیگر صورتم را هم سیلی بزن ! حتی برایم جالب بود که دکتر سروش به یکی از داستانه‌های صدر اسلام هم که من پیشتر (در یک سخنرانی در همین جمع) اشاره کرده بودم اشاره کرد بعنوان شاهد مثال [ماجرای دردناک و شرم‌آور ترور زنی که محمد را هجو کرده بود؛ در حالی که در میان فرزندان بود و پستانش در دهان طفل شیرخوارش/ بنا به روایت محمد روز بعد به قاتل که دچار عذاب وجدان شده بود دل‌داری داد.]

این تصوف و عرفان بود که بعدا توانست تا حدودی عشق و محبت و رواداری را به اسلام تزریق کند. آنها بودند که مفهوم بی‌رحمانه «خلود» جهنمیان که در قرآن به آن تصریح شده را تلطیف یا تحریف کردند.

سروش تاکید کرد که پیامبر اسلام بیش و پیش از ایمان، دغدغه اسلام را داشت و می‌گفت باید تسلیم باشید و زیر سلطه، حالا اگر ایمان آوردید چه بهتر.

اگر نیچه محمد را در کانتکتست اخلاق قهرمانان ستایش می‌کند و مسیح را در کانتکتست اخلاق بردگان می‌گذارد از همین اقتدارگرایی و سلطه‌جویی است.

سروش گفت قرآن حتی در مقابل اهل کتاب هم همین موضع را دارد و به کمتر از «جزیه دادن» با «خفت» راضی نمی‌شود و تاکید کرد که کلیت این مفاهیم و رفتارها تا همین اواخر مورد تایید عرفا و دانشمندان و فلاسفه مسلمان هم بوده است. ابن عربی، مولوی، ابن‌سینا و طباطبایی از کسانی بودند که نام برد .

سروش گفت باید بخاطر داشته باشیم که حتی در آثار عارف و صوفی بزرگی مثل مولوی هم هیچ مشکلی در کشتن کفار وجود ندارد. خصوصا درباره طباطبایی گفت آدمی که در سلوک شخصی‌اش بسیار ملایم و «مثل حریر» بود، در میزان چنان از احکام سربریدن و نفی‌بلد و شکنجه و جهاد ابتدایی حمایت می‌کند که آدمی را به حیرت وامی‌دارد. سروش به نقل از طباطبایی گفت: یک نسل را که به زور و خشونت و سوزاندن خانه‌هایشان مسلمان کنید نسل‌های بعدی خودشان به تقلید مسلمان می‌شوند و مشکلی نیست.

پررنگ بودن موسی -در قیاس با عیسی- در قرآن را سروش در همین راستا ارزیابی کرد. به عقیده او این موسی که قدرت‌گرا و ستیزه‌جو بوده و پنجه در پنجه قدرت می‌انداخته مطلوب محمد بوده... (قتامل) سروش گفت خمینی هم به مسیر پیامبری افتاد... (نتامل!)

راستش حرف‌های ایشان در آن جلسه طوری بود که من را هم شوکه کرد، چه رسد به جمعی که اکثرا دیندار و مدافع دینداری بودند. وقتی -به روال معمول- اشکالات از فنومنولوژی تا فلان آیه قرآن و حتی انجیل باریدن گرفت تا مدعی با پس‌گردنی هم که

شده به رحمانیت اسلام و قرآن و محمد مقرر بیاید، پاسخهای فروتنانه و مودبانه دکتر سروش طوری بود که برای اشکالگیرندگان
چاره‌ای جز پذیرش یا سکوت نمی‌گذاشت - یا من اینطور فکر کردم